تطبیق نسبت مفهوم آزادی در نگاه شهید مطهری و اندیشه لیبرال

انسان چون عاقل است آزاد است

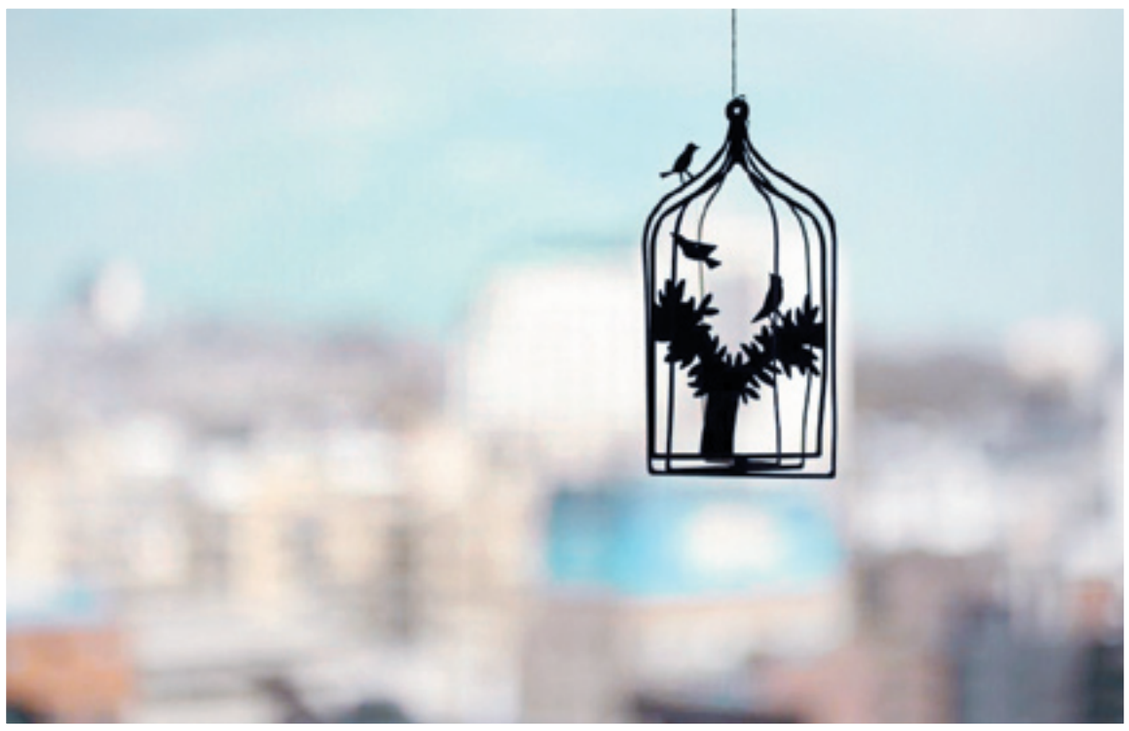

مسئله آزادی، از جمله مفاهیمی است که هر حکومت خواه ناخواه با آن سر و کار دارد. این ارزش گاه در تمدنی همچون غرب مدرن و لیبرال به گونه‌ای تفسیر شده و به آن محوریت داده شده که همه مؤلفه‌های دیگر در شعاع آن تعریف شده‌اند و گاه در برخی تمدن‌ها، اساساً این ارزش نفی شده و مفاهیمی دیگر متقدم بر آن شناخته شده‌اند. محور اندیشه لیبرال، «انسان‌محوری» است و در این مکتب، انسان با واژه «آزادی» تعریف می‌شود و این آزادی بر مبنای خردگرایی توصیف می‌گردد. مبنای حق و باطل در چنین نظام اندیشگی، خواست و میل انسان‌ها بوده و تنها مانعی که ممکن است بر سر این خواسته‌ها و آزادی تعریف شده قرار گیرد، قانونی است که توسط اکثریت تأیید شده باشد. اما نظام اندیشه اسلامی که شهید مطهری (ره) یکی از مفسرین آن است، به گونه‌ای دیگر مسئله آزادی را می‌نگرد. گرچه به واسطه مخالفت شهید مطهری (ره) با فضای کمونیستی حاکم بر دهه ۴۰، برخی چنین تصور نموده یا ترویج نمودند که ایشان نگاه لیبرالیستی به مفهوم آزادی دارند، اما مطالعه صحیح آثار و مواضع ایشان، نشان می‌دهد آنچه شهید مطهری (ره) از آزادی ترسیم می‌کند، تا چه اندازه با اندیشه لیبرال در تشابه و تا چه اندازه در تعارض است.

■■■

مفهوم آزادی در اندیشه شهید مطهری

شهید مطهری با تبیین جهان‌بینی الهی و اسلامی، مفهوم آزادی را تحلیل نموده و آن را دارای تشابه‌های ظاهری با آزادی لیبرالیستی می‌داند، گرچه در واقع آن را مخالف با آزادی لیبرالیستی تعریف می‌کند.

شاید پیش از ارائه تعریف شهید مطهری(ره) از آزادی، بهتر است نظر یکی از پایه‌گذاران اندیشه لیبرالیسم را مرور کنیم. جان استوارت میل در «رساله درباره آزادی» خود، آزادی را اینگونه تعریف می‌کند: «ما باید آزاد باشیم که نقشه زندگانی خود را به هر نحوی که متناسب با خصلتمان بود بکشیم و هر طوری که دلمان خواست کار کنیم، تنها به این شرط که مسئول عواقب اعمال خود باشیم و تا موقعی که آن اعمال ضرری به همنوعان نمی‌زند ـ حتی در مواردی هم که نحوه رفتارمان در نظر دیگران ابلهانه، سرسخت یا اشتباه جلوه کند ـ باید از کارشکنی‌های مخالفان مصون و در امان باشیم.» اما در مقابل شهید مطهری مفهوم آزادی را در ذیل مفاهیم دینی تعریف نموده و از آنجا که محوریت عالم را در دستان خداوند دانسته، از همین حیث مبنای اومانیسم را زیر سؤال می‌برد. البته از نظر شهید مطهری، حاکمیت و خالقیت خدا به معنی انفعال انسان نیست بلکه انسان موجودی مختار آفریده شده است. هرچند اگر خواست خدا باشد، این آزادی در یک لحظه از همه انسان‌ها سلب می‌شود اما مشی الهی مبتنی بر انتخابگری این مخلوق خود است. از همین رو نیز انسان برخلاف سایر موجودات مسئول مستقیم عملکرد خود و حاکم بر سرنوشت خویشتن است. این اختیار ودیعه نهاده شده در انسان از دید شهید مطهری دارای دو بعد مادی و معنوی است. ایشان لیبرالیسم را مکتبی می‌داند که به آزادی افراد در بعد مادی صحه گذاشته و به آن اهمیت داده است، لکن بعد دیگر از انسان را که از قضا خصایص فطری را دربر دارند مورد غفلت قرار داده است. استاد مطهری آزادی‌های اجتماعی را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد اما معتقد است بدون تحقق آزادی معنوی، حتی نمی‌توان آزادی مادی به معنای صحیح داشت. فاشیسم، امپریالیسم و استالینیسم مثال‌هایی از نظام‌های غربی مدرن هستند که شهید مطهری به عنوان دولت‌هایی نام می‌برد که در آن آزادی معنوی در نظر گرفته نشد و نهایتاً آزادی مادی نیز در آنها به فجیع‌ترین شکل ممکن زیر پا گذاشته شد. درد جامعه امروز این است که سر به زیر افکنده و در پی آزادی اجتماعی است، اما به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود. به قول ایشان: «بزرگ‌ترین خسران عصر ما این است که بشر همیشه می‌گوید آزادی، اما جز از آزادی اجتماعی حرف نمی‌زند و به همین دلیل نهایتاً به آزادی اجتماعی هم نمی‌رسد». شهید مطهری، مقوله آزادی را به دو قسم انسانی و حیوانی تقسیم می‌کند. آزادی حیوانی را شامل شهوات و هوس‌های انسانی برشمرده و آزادی انسانی را آزادی مقدسی تعریف می‌کند که منشأ آن فطرت و امیال عالی انسانی است. همین آزادی انسانی نیز خود به دو قسم آزادی اجتماعی و معنوی تقسیم شده است. شهید مطهری می‌نویسد: «از آن جهت که مکلف خود شخص است درباره خود یا دیگران نسبت به او، آنجا که انسان مکلف است خود را برده و بنده خرافات فکری و هواهای نفسانی قرار ندهد، آزادی جنبه درونی و باطنی دارد و آنجا که دیگران مکلفند نسبت به او و راه او و میسر او قید و بندی ایجاد نکنند، آزادی جنبه خارجی و بیرونی دارد.» ایشان «آزادی تفکر»، «آزادی عقیده» و «آزادی بیان» را از اقسام آزادی اجتماعی برمی‌شمرد.

ایشان در جایی دیگر نیز از سه نوع آزادی سخن می‌گوید که عبارتند از: «آزادی انسان از اسارت طبیعت»، «آزادی انسان از حکومت خود بر خود» و «آزادی انسان از تحت محکومیت انسان‌های دیگر بودن». قسم دوم در واقع از جنس آزادی معنوی بوده و قسم سوم از انواع آزادی اجتماعی. رسالت انبیا از نگاه شهید مطهری تأمین همین آزادی معنوی است.

به طور کلی آزادی از منظر استاد مطهری را می‌توان «فقدان موانع مقابل خواست و اراده انسان»، «برای رسیدن به سعادت واقعی و انسان کامل شدن» دانست که مسیر مشخص و مستقیمی دارد.

بنیان آزادی

متفکرین لیبرال، مبنا و اساس آزادی را خرد خودبنیاد معرفی نموده و آن را برگرفته از حقوق طبیعی انسان برمی‌شمرند. معیار آزادی حداکثر نمودن تمتع و منافع مادی است و تنها تزاحم منافع تعیین‌کننده مرزهای آزادی است. البته شهید مطهری(ره) نیز عقل انسان و استعداد طبیعی وی برای تعامل را نخستین پایه و اساس آزادی برمی‌شمرد و اصلاً می‌نویسد: «انسان چون عاقل است، آزاد است». ایشان بحث را فراتر از این برده و موضوع «آزادی» را مهم‌ترین وجه تمایز حیوانات و انسان برمی‌شمرد. مبنای این ادعای شهید مطهری نیز آیه «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» است که به مختار بودن انسان در برگزیدن مسیر خیر یا شر اشاره دارد؛ حال آن که موجودات دیگر خود در انتخاب و تغییر مسیر حیاتشان نقشی ندارند. بشر موجودی است که «بالاختیار» به کمال می‌رسد و از همین رو حتی به کمال رسیدن انسان‌ها از جنس «کمال» فرشتگان نیز برتر است. بنیان مسئله اختیار و آزادی از منظر استاد شهید مقوله‌ای کاملاً فلسفی است چراکه ریشه آزادی در حقوق طبیعی است و حقوق طبیعی نیز در «امکان استعدادی» ریشه دارد که موضوعی از جنس فلسفی است. ایشان همچنین ضمن اشاره به سیستم دموکراسی غربی و شیوه انتخابگری بر مبنای رأی اکثریت در نظامات لیبرال، می‌نویسد: «این جوامع اعتقادی به صراط مستقیم ندارند و به طرفی می‌روند که میل و خواست‌های اکثریت آنها را ایجاب می‌کند. لذا به حکم احترام به دموکراسی و خواست اکثریت همجنس‌بازی قانون می‌شود چون اکثریت با آن موافق است. دموکراسی اسلامی بر اساس آزادی انسان است اما این آزادی در شهوات خلاصه نمی‌شود. اسلام دین ریاضت و شهوت‌کش نیست، بلکه دین اداره کردن و تدبیر کردن و مسلط بودن بر شهوات است. کمال انسان در انسانیت و عواطف عالی و احساسات بلند اوست. اسلام می‌خواهد آزادی واقعی- دربند کردن حیوانیت و آزاد کردن انسانیت- به انسان بدهد. در اسلام معیار آزادی آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می‌کند یعنی آزادی، حق انسان بماهو انسان است، حق ناشی از استعدادهای انسانی انسان است نه حق ناشی از میل افراد و تمایلات آنها. دموکراسی در اسلام یعنی انسانیت رهاشده، حال آنکه این واژه در قاموس غرب حیوانیت رهاشده را متضمن است.»

> شهید مطهری ایدئولوژی را موضوعی مهم در مسئله آزادی حکومت دانسته و تبیین حدود و ثغور آزادی اجتماعی ذیل حکومت را مبتنی بر ایدئولوژی می‌داند. ایشان این ادعای لیبرال دموکراسی که ایدئولوژی باید از سیستم حکومتی حذف شود را غیرواقعی و فریبنده برمی‌شمرد و معتقد است اساساً تصور لیبرال دموکراسی به عنوان یک مدل حکومتی به منزله تأیید و تصدیق ایدئولوژیک بودن حکومت است

نمود آزادی

تا این جا اشاره شد که آزادی از منظر شهید مطهری اولاً بسیط‌تر از مفهوم آن در لیبرالیسم است و ایشان با خلق ادبیات «آزادی معنوی» می‌کوشند تا به بعد دیگری از آزادی که در نگاه لیبرال مغفول مانده اشاره داشته باشند؛ ثانیاً در پایه و اساس این دو مفهوم با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند اما حال باید دید در مفهوم «آزادی اجتماعی» که لفظ مورد اشتراک در اسلام و اندیشه لیبرال است؛ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد و چه میزان می‌توان نگاه شهید مطهری را به عنوان تبیین‌کننده اندیشه اسلام ناب، همگرا با آزادی اجتماعی در مفهوم لیبرال آن دانست.

آزادی و تعیین حکومت

در لیبرالیسم، مردم منشأ حکومت به حساب می‌آیند که در حالت ایده‌آل با قرارداد اجتماعی و از راه دموکراسی، برخی از میان خود را به حکومت برمی‌گزینند. انتخاب‌شوندگان صرفاً در مسائل مربوط به اجتماع ذی‌نفوذند و باید حداقل دخالت را در امور زندگی فردی داشته باشند. همچنین برگزیدگان باید قانون را بر مبنای خواست انسان‌ها و افزایش بهره‌مندی دنیوی آنان تنظیم کنند.

اما در مقابل چون هدف نهایی خلقت از منظر شهید مطهری، سعادت بشر است و این سعادت باید ملاک تعیین حدود آزادی‌های اجتماعی قرار گیرد، لذا سرمنشأ حکومت‌های لیبرال را مردود دانسته و مفهوم دموکراسی را تا حدی که مبنای «عرفی بودن» دین را استنتاج کند و صرفاً به عنوان یک روش انتخاب حاکم – و نه بنیان فکری یک حکومت- قابل توجه می‌داند. شهید مطهری معتقد به حکومت فقیه است چراکه تنها انسان کامل و افرادی که خود را به کمال نزدیک نموده‌اند، می‌توانند سعادت انسان‌ها را تشخیص داده و تأمین نمایند و حتی حدود آزادی را بر اساس نیاز واقعی انسان تبیین و تأمین کنند. علاوه بر اینکه حکومت فقیه «حق» است و در میان همه حقوقی که آزادی را منتج می‌شوند، حق الهی را بالاترین حقوق می‌داند و از آنجا که اراده حقه خداوند به حکومت اولیا تعلق گرفته است، لذا حکومت فقیه تعارضی با اصل «حق‌مداری» ندارد.

شهید مطهری همچنین ایدئولوژی را موضوعی مهم در مسئله آزادی حکومت دانسته و تبیین حدود و ثغور آزادی اجتماعی ذیل حکومت را مبتنی بر ایدئولوژی می‌داند. ایشان این ادعای لیبرال دموکراسی که ایدئولوژی باید از سیستم حکومتی حذف شود را غیرواقعی و فریبنده برمی‌شمرد و معتقد است اساساً تصور لیبرال دموکراسی به عنوان یک مدل حکومتی به منزله تأیید و تصدیق ایدئولوژیک بودن حکومت است. مثال دیگر ایشان برای عدم تنافی ایدئولوژی با دموکراسی، مسئله تحزب است که نظام‌های لیبرال نیز بر آن تأکید دارند. حزب و نظامات حزبی اساساً بر پایه تفاوت و تمایز ایدئولوژی‌ها شکل گرفته و حکومت را در اختیار می‌گیرند؛ لذا توقع اینکه حزبی با عقاید و ایدئولوژی معین، زمام امر را به دست گرفته و در مقام حکمرانی همه آن ایدئولوژی‌ها را ترک کند، امری ناممکن می‌نماید. ایشان در پاسخ به ادعای غرب مبنی بر ناسازگاری ایدئولوژی و آزادی در حکومت می‌گوید: «احزاب معمولاً خود را وابسته به یک ایدئولوژی معین می‌دانند و این امر را نه تنها بر ضد اصول دموکراسی نمی‌شمارند که به آن افتخار هم می‌کنند. اما منشأ اشتباه آنان که اسلامی بودن جمهوری را منافی با روح دموکراسی می‌دانند ناشی از این است که دموکراسی مورد قبول آنان همان دموکراسی قرن هجدهم است که در آن حقوق انسان در مسائل مربوط به معیشت مادی خلاصه می‌شود. اما اینکه مکتب و عقیده و وابستگی به یک ایمان هم جزو حقوق انسانی است و این که اوج انسانیت در وارستگی از غریزه و از تبعیت از محیط‌های طبیعی و اجتماعی، و در وابستگی به عقیده و ایمان و آرمان است به کلی به فراموشی سپرده شده است».

آزادی تفکر و عقیده

استاد مطهری، نگاهی باز و روشنفکرانه به مسئله آزادی عقیده دارند و معتقدند در اندیشه و داشتن عقیده، خداوند انسان‌ها را مخیر گذاشته است. همین نظر ایشان نسبت به آزادی بیان است که بسیاری را بر آن داشته شهید مطهری را در موضوع آزادی، دارای تفکری نزدیک به لیبرال‌ها بداند. ایشان با اشاره به جهان‌بینی اسلامی و حسب سیره اهل بیت، بیان عقیده توسط فرق غیراسلامی و حتی احزاب مخالف اسلام را مشتمل بر آزادی می‌داند. البته قبول آزادی در بیان عقاید به این معنی نیست، که همه آنها را حق شمرده و حقیقت را امری نسبی بپنداریم.

از قضا شهید مطهری معتقد است به رغم اندیشه اسلام ناب، این لیبرالیسم است که با لفاظی و تأکید بر «آزادی عقیده» با شیوه عوام‌فریبانه و استثمار فکری، بدون قید به الزامات آزاداندیشی، افراد را چپاول و در حصار ایدئولوژی خود محصور می‌نماید.

پذیرفتن حق آزادی اظهار عقاید و استدلال باید همراه با مقابله مستدل و تبیین حقایق همراه باشد، نه اینکه همچون لیبرالیسم، چنین وانمود شود که هر کس عقیده‌ای دارد محترم بوده و می‌تواند عین حقیقت باشد. این شیوه غربی آزادی که هر عقیده‌ای حتی بت‌پرستی را جایز و ترویج آن را فاقد اشکال می‌داند، صرفاً گامی در مسیر استضعاف فکری بشر و دور کردن آنان از مسیر «حق» و حقیقتی است که بشر باید با علم به این حقوق دست به انتخابگری بزند.

شهید مطهری در خصوص پذیرش افکار و عقاید باطله و حقانیت دادن به آنها چنین می‌گوید: «قبول عقایدی مثل بت‌پرستی و خرافه‌پرستی و از این قبیل، معنایش این است که شخصی اشتباه کرده، به دست خود زنجیری به دست و پای خویش بسته، بعد ما بگوییم چون این انسان این زنجیر را خودش بسته و این، اراده و خواست اوست آزاد است و حقوق بشر ایجاب می‌کند که زنجیر را از دست و پایش باز نکنیم... انسان بت‌پرست... این انسانی است که به‌دست خود از مسیر انسانیت منحرف شده، به‌خاطر انسانیت و حقوق انسانیت باید این زنجیر را به هر شکلی هست، از دست و پای این شخص باز کرد، اگر ممکن است خودش را آزاد کرد؛ اگر نه لااقل او را از سر راه دیگران برداشت.»

فرجام سخن

شهید مطهری ضمن تأکید بر مفهوم آزادی، می‌کوشد تا تصویری جامع‌تر از آن ذیل ایدئولوژی اسلامی، نسبت به نگرش تک‌بعدی لیبرالیسم به این مفهوم ارائه کند. دیدگاه اسلامی، آزادی را مبنای اساسی تفاوت انسان با سایر موجودات دانسته و این ارزش را بسیار محترم می‌شمرد؛ لکن این ابزار در اختیار انسان قرار داده شده تا با فهم درست از نظام آفرینش، و انتخابگری بر مبنای عقلانیت، به جهان‌بینی منتج به سعادت اخروی دست یابد و طبعاً هدف غایی از اعطای آزادی، دادن ابزاری برای بازگشت انسان به خوی حیوانی نبوده است. البته در اندیشه اسلام، کما اینکه در سیره امامان شاهد بوده‌ایم، صاحبان عقاید مختلف – حتی ضاله- باید قادر به بیان عقاید خود بوده (بیان عقاید با تبلیغ یا حقانیت‌بخشی به آن متفاوت است) تا اصحاب حق بتوانند با پاسخ‌های مستدل و منطقی سطح عقل مردم را ارتقا داده و به مردم اختیار انتخاب میان حق و باطل را داده باشند. چه آن که در جامعه جزم‌گرا که توان تحمل عقیده مخالف را ندارد، امکان رشد ارزش آزادی به عنوان موهبتی الهی وجود ندارد.

صراط

در زمینه لیبرالیسم و آزادی منظومه فکری منسجم نداریم

در زمینه کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده نو، هیچ منظومه فکری نو - مثل منظومه‌های فکری که غربی‌ها دارند - به وجود نیامد. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، یک منظومه فکری در خصوص آزادی دارند. همین نقدهایی که بر لیبرالیسم قدیمی انجام گرفته و همچنین نقدهایی که بعداً بر نسخه‌های جدید لیبرالیسم و لیبرال‌دموکراسی و آن چیزهایی که بعد از لیبرالیسم مثلاً قرن هفدهم یا شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش یک منظومه فکری است؛ اولی دارد، آخری دارد، پاسخ سؤالات فراوانی دارد. ما یک دانه از آنها را در کشورمان به وجود نیاوردیم؛ با اینکه منابع ما زیاد است، ما فقر منبعی نداریم - همین طور که دوستان اشاره کردند - یعنی واقعاً می‌توانیم یک مجموعه فکری مدون، یک منظومه کامل فکری در مورد آزادی - که به همه سؤالات ریز و درشت آزادی پاسخ دهد - تأمین کنیم. البته این کار همت می‌خواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده‌ایم.

بیانات رهبری در نشست اندیشه‌های راهبردی - ۹۱/۸/۲۳

درنگ

در پاسخ به رحیم‌پور ازغدی مطرح شد

اولویت‌های مسائل نظری از نگاه آیت‌الله مصباح

دکتر حسن رحیم‌پور ازغدی با آیت‌الله مصباح یزدی به دیدار و گفت‌وگو نشست. رحیم‌پور ازغدی در این دیدار خطاب به آیت‌الله مصباح یزدی گفت: کاری که جمع محدودی از جمله حضرتعالی، در قبل و بعد از انقلاب انجام داده‌اید، در سرنوشت شیعه و اسلام، نقش بی‌بدیلی داشته است. اگر فعالیت‌های این جمع نبود اصلاً فلسفه‌های مضاف و پایه‌های اصلی تمدن‌سازی و گفت‌وگو با جهان را آموزش ندیده بودند.

وی ادامه داد: از مشروطه که ارتباطات با غرب شروع شد، این جمع، اولین جبهه سازماندهی شده بود که به طور علمی توانست دستگیره‌های محکمی در اختیار نسل‌های بعد قرار بدهد که بتوانند نقطه شروع بحث و مسیر را بفهمند. این کار و برکات عظیم حضرتعالی و دیگران بود که سرنخ‌ها دست نسل امروز داده شد. این کار قابل تشکر بشری نیست.

وی افزود: چه بسا امروز، حتی بچه‌های انقلابی نیز ارزش این کار را درک نمی‌کنند. بسیاری از آنها گمان می‌کنند این امور، لقمه آماده‌ای بوده که از قبل وجود داشته است و نمی‌دانند چقدر زحمت کشیده شده تا این لقمه، آماده شده است.

ازغدی ادامه داد: شما استاد خوبی برای نسل ما بوده‌اید؛ برخی از معضلاتی که در آثار دیگر آقایان به حل آنها اشاره نشده بود، پاسخ یا حداقل راهکار رسیدن به پاسخ آن توسط حضرتعالی ارائه شد. فلسفه‌های مضاف که حلقه وصل فلسفه محض و حکمت عملی و تمدن‌سازی است، دارای گره‌های کور بسیاری بود که تنها چند نفر نقش اساسی در باز شدن این گره‌ها داشتند و شما از جمله آنها هستید.

وی در پایان گفت: شما که تجربه چندین دهه را داشتید و در متن این مسائل بوده‌اید، اگر بخواهید دو، سه مورد از مسائل نظری اصلی که به عنوان اولویت به شمار می‌رود و در ادامه کارها انجام شده است، چیست؟ تهدیدهای اصلی در مسائل نظری چیست؟ به عبارت بهتر اگر امروز ۴۰ سال جوان‌تر بودید، چه مسائلی را در اولویت کاری خود قرار می‌دادید؟

آیت‌الله مصباح یزدی نیز در این دیدار گفت: با توجه به نوع فعالیت‌های شما می‌توان گفت که شما [رحیم‌پور ازغدی] کم‌نظیر یا بی‌نظیر هستید. وی ادامه داد: وقتی خدا بخواهد، کاری را انجام دهد از قرن‌ها قبل، مقدماتش را فراهم می‌کند؛ اگر در جریانات کسی بخواهد نقش مطلوبی داشته باشد، این است که از فرصت‌ها استفاده کند؛ ما هم اگر خدمتی کرده باشیم، این است که از بزرگان چیزهایی را آموخته و بهره‌برداری کردیم؛ وگرنه زمینه‌ها را دیگران آماده کرده‌اند.

وی افزود: ما از شهید بهشتی بسیار استفاده کردیم؛ هم در تحول فکری و هم برنامه‌های حوزه؛ اما خود آقای بهشتی می‌فرمود من ساخته دو محمدحسین هستم؛ یکی آقای طباطبایی و یک آقای بروجردی و لذا نسبت به این دو بزرگوار بسیار ارادت داشت.

مصباح یزدی اظهار داشت: البته هر چند آقای بروجردی، مرجع تقلید بوده و همه ایشان را دوست داشتند، اما شهید بهشتی از ایشان به خاطر جهات مختلفی که از ایشان آموخته بود، نیز ارادت داشت؛ از جمله اصالت فکری و علمی و ریشه‌یابی دقیق مطالب را به خوبی از ایشان آموخته بود.

وی گفت: به نظر من در چند مسئله باید بیشتر کار شود؛ در حوزه علوم، علوم اجتماعی و به ویژه علوم انسانی که اسلامی‌سازی آنها مطرح است، در بین آن، آنچه بیشتر احتیاج به کار دارد، رابطه مسائل فردی و اجتماعی یا به عبارت دیگر رابطه روانشناسی و جامعه‌شناسی در قسمت‌های مختلف آن است؛ اینکه اصل کدام است و از کدام باید شروع کرد؟ آیا جامعه‌شناسی فرع بر روانشناسی است یا روانشناسی مقدمه جامعه‌شناسی است و اصالت با جامعه است؟

وی افزود: همچنین در مسائل دینی تبیین رابطه تقدیر با اختیار مهم به نظر می‌رسد؛ تبیین توحید افعالی با وجود وظایف سنگین که تا پای جان دادن بر عهده انسان وجود دارد باید مورد توجه قرار گرفته و تبیین شود.

مصباح یزدی تصریح کرد: مسائل اخلاقی حتی در مورد مبلغین نیز مهم است؛ باید دید کسانی که به عنوان روحانی و اسلام‌شناس فعالیت می‌کنند، چه کمبودهایی دارند؟ علاوه بر کمبودهای معرفتی و لزوم شناخت شاخه‌های مختلف معرفتی، کمبودهایی که در جهت خودسازی است، چگونه رفع می‌شود؟ چراکه ریشه همه مشکلات، مفاسد اخلاقی است و از «منیت افراد» شروع می‌شود؛ فرعون «من» را گفت و رسید به جایی که گفت من خدای شما هستم. منیت، راحت‌طلبی، رفاه‌زدگی و... آفت هستند.

وی ادامه داد: آیا ما که مسئول تبیین دین برای مردم هستیم، دین در زندگی خودمان اصل است یا در حاشیه قرار دارد؟ لذا برنامه‌ای که بتواند این کمبودها را از دانشگاه و حوزه گرفته تا خانواده‌ها و مسئولان برطرف کند، چیست؟

وی افزود: اینکه در چنین جامعه‌ای با این همه مظاهر فساد، گل‌هایی پاک و مخلص و باتقوا می‌روید، لطف خداست؛ اما باید ببینیم ما چه کاره‌ایم و در مقابل وظیفه‌ای که بر عهده داریم چه کرده‌ایم؟

وی در پایان اظهار داشت: خداوند متعال در زمانی که رؤسای جمهور و سلاطین عالم با این همه فساد، در کشورها حکومت می‌کنند و حتی در زادگاه اسلام کسانی حاکم هستند که به نام دین و خادم‌الحرمین به جنایت‌ها و کثیف‌کاری‌ها مشغول هستند؛ در نظام ما فردی باتقوا، اخلاص، سعه صدر، هوش، فراست، تدبیر، جامعیت و تواضع در رأس حکومت ما قرار گرفته است؛ اگر تنها یکی از این صفات را نداشت، با چه چیزی می‌شد آن را جبران کرد؟ لذا باید قدردان این نعمت بود.